

پژوهشی تطبیقی پیرامون ویژگی‌های مکاتب اصولی (سامراء، کربلا، نجف و قم)

هادی خوشنودی^۱

مهدی شوشتری^۲

سید محمد حیدری خورمیزی^۳

چکیده

مکتب شناسی اصولی، از فعالیت‌های علمی بسیار مهم و دارای تأثیرات شگفت در اجتهاد است. بسیاری از تضييع فرصت‌ها، تأخیر در ابداعات و ضعف در پاسخ‌گویی به نیازها، ناشی از عدم مکتب شناسی است. در اصول فقه امامیه چهار مکتب مهم وجود دارد که عبارتند از: مکتب اصولی کربلا، مکتب اصولی سامراء، مکتب اصولی نجف و مکتب اصولی قم. پژوهش پیش رو به شیوه توصیفی و تحلیلی ضمن معرفی اجمالی مکاتب اربعه امامیه، به این نتیجه رسیده که علمای مکاتب اربعه اصولی به صورت کلی در سه دسته جای می‌گیرند: فقهای تطبیقی، فقهای تحلیلی و فقهای تنزیهی. علل اختلاف در مکاتب اصولی وجود مسایل غیراصولی در علم اصول و خلط بین آنها است، وجود این مسایل در اصول می‌تواند ناشی از عوامل مختلفی باشد. اولین دلیل، انتقال بعضی از مباحث زاید از کتب اهل سنت به کتب شیعه است، عامل دیگر این که اصول، چارچوب مشخصی نداشته و هر کس بنا به سلیقه خود مطالبی را بر آن افزوده است؛ عامل سوم نیازمندی به بعضی مطالب بوده که پس از جایگیری در علم اصول نیاز به آن مطالب از بین رفته است.

واژگان کلیدی: مکتب، مکتب قم، مکتب نجف، مکتب سامراء، مکتب کربلا.

۱. دانش‌آموخته سطح چهار فقه و اصول حوزه علمیه قم. h.khoshnodi@gmail.com

۲. استادیار فقه و مبانی حقوق اسلامی، مجتمع آموزش عالی شهید محلاتی، قم.

۳. استادیار فقه و اصول مجتمع آموزش عالی شهید محلاتی، قم.

مقدمه

مکتب‌شناسی چه اصولی، چه فقهی و چه قاعده‌ای (قواعد فقهی) از جمله فعالیت‌های علمی بسیار مهم و در عین حال سخت است که کمتر انجام گرفته اما دارای تأثیرات شگفت و شگرف در اجتهاد است. بسیاری از تضييع فرصت‌ها، تأخیر در ابداعات و ابتکارها و ضعف در پاسخ‌گویی به نیازها، ناشی از عدم مطالعات ناظر به مکتب و به تعبیری، ناشی از عدم مکتب‌شناسی است و همین کمبود باعث تورم علم اصول شده است.

مطالعه مکاتب اصولی، فرایند اندیشه‌سازی را هدفمند می‌سازد و از رشد تفکرات سامان نیافته جلوگیری می‌کند و باید یادآور شد که تحقق این مهم، در نهایت به آسیب‌ناپذیری اصول می‌انجامد؛ بعلاوه امکان مطالعات تطبیقی را به صورتی عالمانه و در سطح مبانی، روش‌ها و اندیشه‌های اصولی به دست می‌دهد و قدرت مقایسه میان دیدگاه‌های مختلف را افزایش داده و در نتیجه تعامل زیاد می‌شود. مکتب‌شناسی فضای منطقی توسعه‌پذیری علم را ترسیم و امکان پیشرفت در این چارچوب را قابل دست‌یابی می‌کند؛ اگر مکتب‌شناسی و مکتب‌سازی اصولی صورت نگیرد، اجتهادهای تقلیدی به جای اجتهادهای حقیقی رواج خواهند یافت. به عبارت دیگر فقدان مکتب‌شناسی، به کندی روند مکتب‌سازی منجر شده و در نتیجه سبب گسترش اجتهاد تقلیدی می‌شود، اگر فقیهی بدون روش وارد فقه شود، اجتهاد نکرده است بلکه او باز تولید تقلید کرده است (مدرسی، ۱۳۶۸، ص ۵۰)؛ آشنا نبودن با مکاتب گاه باعث شتاب‌زدگی در رسیدن به حجت شرعی و یا پشت سر نهادن حلقه‌های مفقوده در رسیدن به آن می‌شود.

با ظهور یک مکتب اصولی جدید و ارائه روش نوین در استنباط احکام الهی و انتخاب نگرش خاص به منابع اجتهادی توسط صاحب مکتب و شاگردانش موجب تحوّل و تکامل در اجتهاد می‌گردد. همچنین یکی دیگر از فواید آشنایی با مکاتب اصولی و فقهی آن است که آموزش را تسهیل نموده و شخص را در گزینش گرایش راهنمایی می‌کند (مبلغی، ۱۳۸۳، ص ۳).

پژوهش پیش رو با مطالعه دقیق مکاتب اربعه اصولی امامیه تفاوت‌های آن‌ها را بررسی کرده و در صدد پاسخ به این سوال است که این مکاتب چه ویژگی‌هایی دارند، و چه عواملی سبب پدید آمدن این اختلافات شده است؟

مکاتب مختلف اصولی

الف) مکتب اصولی کربلا

سقوط سلسله صفویه در سال ۱۱۳۵ق دوره‌ای از آشفتگی در ایران به وجود آورد که به نفع عتبات عراق تمام شد. به دلیل آنکه هم افغانی‌های سنی مذهب و هم نادرشاه علما را مورد اذیت و آزار قرار دادند، آن‌ها به صورت گسترده از ایران به هند و عتبات مهاجرت کردند. این امر سبب شد که در قرن دوازدهم هند و عراق به مراکز علمی شیعی تبدیل شود. مهاجران ایرانی، با ورود به عتبات، ظاهراً به دلیل شهرت مدرّسان اخباری و نیز حمایت آن‌ها، مرام اخباری را می‌پذیرفتند، همچنین پس از تهاجم و استیلای افغانان بر ایران، اعتماد به نفس اصولیان شکسته شد و این امر مردم را آماده قبول مرام اخباری کرد که عقایدی مغایر با علمای اصولی داشتند (خوانساری، ۱۴۱۱، ص ۳۶۵).

آقا محمد باقر اصفهانی معروف به «وحید بهبهانی»، زندگی‌اش نمونه بارزی از گرایش‌ات موجود در میان علمای شیعه در قرن دوازدهم است. وی برای نخستین بار، به طور آشکار با سیطره اخباری‌گری بر عتبات به مبارزه پرداخت. او کارش را با تدریس منابع و متون اصولی و نیز نوشتن رسایل ضد اخباری آغاز کرد. بهبهانی به یمن برخورداری از حمایت مالی که از ایران می‌رسید، به تدریج گروه زیادی از طلاب را که قبلاً اخباری بودند جذب کرد. درست زمانی که نسلی از علمای برجسته اخباری کنار رفتند، بهبهانی به عنوان تنها مدرّس صاحب نام در کربلا باقی ماند (همان، ص ۳۶۶).

به اعتراف محققانی چون خوانساری و دیگران موسس مکتب اصولی کربلا را باید وحید بهبهانی معروف به استاد الکل دانست که علم اصول را به بالاترین کمال سوق داد. وحید و

شاگردانش در راه شکست نهضت اخباری بسیار تلاش کردند. آن‌ها ابتدا شبهات و اتهامات اخباریان را دفع کرده و موارد اختلاف بین اخباریان و اصولیان مانند: حجیت قطع حاصل از مقدمات عقلیه، حجیت ظواهر کتاب، جریان برائت در شبهات حکمیه تحریمیه را به تفصیل مورد بحث قرار داده و مباحثی مثل قیاس و استحسان را که از اهل سنت آمده بود از علم اصول خارج کردند. سپس برخی مسائل مثل حجیت ظن مطلق و علم اجمالی که در کتب سابق بررسی دقیق نشده بود را سامان دادند (گرچی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۳).

علل پیدایش مکتب کربلا

تحلیل عوامل شکست اخباریان نشان می‌دهد که چگونه دوره جدید اصول فقه پدیدار گشت (پایه‌گذاری شد). پاره‌ای از علل شکست را می‌توان به شرح زیر بیان کرد:

افراط بیش از حد اخباریان؛ اخباریان پس از نفوذ در حوزه‌ها و گسترش تفکر خود در میان طلاب و مردم، حملات به مجتهدان را زیاد کردند تا حدی که تبدیل به کینه‌توزی شد، و بسیاری از علمای اخباری مانند محقق بحرانی بیزار شدند (بحرانی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۷۰).

توجه مجتهدان به ضرورت بازسازی مبانی اجتهاد برای جلوگیری از انحراف، زمانی بیشتر شد که محققان اصولی، جوامع روایی تهیه شده اخباریان را مشاهده کردند. آن‌ها با کمک روایات قاعده مانند، نظیر اخبار مربوط به استصحاب، انگیزه محققان را برای زنده کردن بحث‌های اصولی بیشتر کرده و زمینه‌ی تضعیف اخباری‌گری را فراهم ساختند (همان، ص ۱۷۵).

تلاش‌ها و مبارزات وحید بهبهانی در نقد اخباریان را می‌توان در چند راستا برشمرد:

۱. تأسیس حوزه کربلا: محقق بهبهانی پس از افراط بیش از حد اخباریان - او ابتدا به سران مکتب اخباری احترام گذاشته و بر کتاب‌های آنان حاشیه نوشته بود - احساس خطر کرد و از بهبهان به نجف و از آنجا به کربلا رفت (بهبهانی، ۱۴۱۵، ص ۵۷) وی در کربلا حوزه جدید تأسیس کرده و به تعلیم مبانی اجتهاد پرداخت و شاگردان بسیاری پیدا

کرد. در آن زمان، حوزه کربلا در دست محقق بحرانی، رییس اخباریان بود اما با تأسیس حوزه از سوی وحید شمار زیادی از شاگردان بحرانی به درس وی رفتند و در میان آن دو نیز مناظرات جدی صورت گرفت.

۲. تربیت شاگردان برجسته: محقق بهبهانی پس از سال‌ها تلاش در فقه اجتهادی توانست شاگردان زبردستی تربیت کند که بعد از او پرچمدار حرکت علمی استاد در حوزه‌های مختلف شدند.

شاگردان وی در سه دسته قرار می‌گیرند: نخست شاگردان مستقیم وحید مانند سید مهدی بحر العلوم، شیخ جعفر کاشف الغطاء، سید علی طباطبائی، اسد الله شوشتری دوم شاگردان طبقه بعد مانند سید محسن اعرجی، شریف العلماء، محمد شریف، ملا احمد نراقی، شیخ محمدحسن نجفی.

سوم در رأس طبقه بعد شیخ مرتضی انصاری، شاگرد شریف العلماء قرار دارد، تاکنون شاگردان مستقیم و غیرمستقیم او در راه تکمیل این دوره کوشیده و آن را به اوج کمال و ترقی رسانیده‌اند (صدر، ۱۴۰۸، ص ۸۸-۸۹) بنابراین نه تنها شیخ انصاری (ره) را باید پیشوای عالی‌ترین مراحل پیشرفت علم اصول دانست بلکه باید او را مؤسس آخرین و پیشرفته‌ترین دوره علم اصول در دوران معاصر دانست.

۳. تألیف کتاب‌های اصولی: یکی از کارهای مهم اصولیان تألیف کتاب‌های دقیق در بحث‌های علم اصول بود، تألیفات آن‌ها عبارت است از: الفوائد الحائریة وحید بهبهانی، قوانین الاصول میرزای قمی، المحصول و الوافی فی شرح الوافیة نوشته سید محسن اعرجی، مصابیح الاصول احمد خوانساری، مفاتیح الاصول سید محمد طباطبائی، فرائد الاصول شیخ انصاری، مفاتیح الاصول و نخبة الاصول قزوینی، بدائع الاصول حبیب الله رشتی، کفایة الاصول ملاکاظم خراسانی، نهایة الدراية کمپانی و کتاب‌های دیگر که نام بردن از همه آن‌ها در این پژوهش نمی‌گنجد.

۴. ایجاد ارتباط میان حوزه کربلا و حوزه نجف: با تأسیس حوزه کربلا میان این حوزه و حوزه قدیمی و بی‌رمق نجف روابط علمی برقرار شد، در این زمان بود که روش اخباریان مورد نقد و تهاجم جدی قرار گرفت و رو به ضعف نهاد و پس از مدتی با رحلت محقق بحرانی به طور کلی به حاشیه رفت و محو گشت. روش اصولیان دوباره احیا شد و علم اصول به نهایت کمال خود رسید، مقایسه کتبی از قبیل رسائل و کفایه با کتب سایر ادوار این حقیقت را آشکار می‌سازد (گرگی، ۱۳۸۵، ص ۳۲-۴۳).

ب) مکتب اصولی سامرا

مکتب سامراء در واقع همان شیوه میرزای شیرزای است، و چون بیشتر فعالیت فرهنگی و سیاسی او در سامرا بود، بنابراین به مکتب سامراء شهرت یافته است. این مکتب علی‌رغم عمر کوتاهش، نقطه عطفی در تاریخ حوزه‌ها بوده و تحولات بسیاری را در جهان تشیع به ارمغان آورده است. علم و تقوی، کیاست، نوآوری و جامع‌نگری از میرزا شخصیتی ممتاز ساخته بود که نظیر آن به ندرت یافت می‌شود.

این مکتب به دست صاحب جواهر(ره) پی‌ریزی شد اما وی فرصت برای عمل نیافت، میرزا این مکتب را دنبال کرد. نجف آن روز با همه عظمت و میراث کهن و عالمان بسیار نمی‌توانست محیطی مناسب باشد و هنوز آمادگی طرح افکار میرزا را نداشت. او به دنبال محیطی بود تا به دور از هیاهوی مذهبی که ممکن بود لندیشه‌اش را تباه کند به افکارش سامان دهد و از آنجا بتواند، نجف اصلی‌ترین پایگاه شیعه را بیدار کند. میرزا با این نیت هجرت خود را به خارج از نجف آغاز کرد و یاران خود را نیز بی‌خبر گذاشت تا مبادا مردم حساس شده و مانع از حرکت وی شوند (امین، ۱۴۰۳، ج ۲۳، ص ۱۳۰).

ویژگی‌های مکتب سامرا

میرزای شیرزای در آموزش طلاب نیز سبک ویژه خود را داشت. ویژگی‌های شیوه او که به مکتب سامرا مشهور است را در ادامه بیان می‌کنیم:

۱. اهمیت تفکر

اهمیت تفکر نزد میرزا، از روش مطالعه او به خوبی روشن است. خود او در این رابطه می‌فرماید: «روش من در مطالعه، این است که قلم برمی‌گیرم و آنچه در ذهن دارم می‌نویسم، سپس درباره آن به تفکر می‌پردازم.» این روش خالی کردن ذهن، سبب تمرکز آن می‌شود و با تفکر روی مطالب نوشته شده، امکان بررسی دقیق، تجزیه و تحلیل، و نقد آن فراهم می‌آید. تکیه بر فکر کردن در روش سامرابی، نقطه قوت مهمی است، زیرا شاگرد فقط شنونده و پیرو استاد نیست، بلکه او فعال است، خود می‌اندیشد و نظر می‌دهد تا یادگیری توأم با فهم و تعقل باشد (همان).

۲. تحصیل پژوهش محور

جناب میرزا، شاگرد را در راه تحصیل آزموده می‌ساخت و بر حسب استعدادش به وی تمرین می‌داد. پس از آن، در همان موضوع تحقیق پیگیرانه با او سخن می‌گفت. این شیوه باعث می‌شود، هر شاگردی در موضوع مورد علاقه خود تلاش کند و با دقیق شدن روی یک مطلب، روش تحقیق را نیز بیاموزد. استاد نیز در این راه کمکش می‌کند. روش مکتب سامرا، شاگرد را، به جای شرکت مکرر در کلاس و انباشتن کتب و صرف عمر، به تتبع و تفکر وا می‌دارد؛ جناب میرزا، مطالب روشن را به شاگردان واگذار می‌کرد تا خود تحقیق کنند تا جایی که گفته اند در هنگام تدریس کتابهایی از فقه، فقط به مسائل بسیار مشکل آن می‌پرداخت و از گریز به دیگر بحثها خودداری می‌نمود. او در درسهای خود، مخصوصاً در اصول فقه، به اختصار سخن می‌گفت و اوقات شاگردان را به تحقیق و تتبع در مسائل لازم اختصاص می‌داد» (همان، ص ۱۳۲).

این سیره، آثار بسیاری در پی داشت اما اینکه چرا میرزا برای تدریس کم وقت می‌گذاشت و در سال، چند ماه بیشتر درس نمی‌گفت، دو تحلیل دارد: یکی اینکه مرجعیت و ریاست شیعه، مانع از تدریس بیشتر بود؛ و دوم اینکه ایشان نیازی به تدریس بیشتر

احساس نمی‌کرد و طرح امهات مسائل را برای رسیدن به فقاقت و کمال کافی می‌دانست (حرزالدین، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۸۷).

۳. شاگرد محور بودن درس

میرزا به همه شاگردان به‌ویژه نخبگان میدان می‌داد تا در حضور او به نقد مسئله‌ی مورد بحث پردازند، او گوش می‌داد و اشتباهات را تصحیح می‌کرد. در این شیوه تدریس، استاد مسئله را مطرح می‌کرد، تمامی حضار اظهار نظر می‌کردند، استاد راهنمایی کرده، مسئله با مباحثه پخته می‌شد و در نهایت استاد نتیجه را بیان می‌کرد. این شیوه، سبب می‌شد که درس ایشان، گاه تا هفت ساعت طول بکشد. لازمه این سبک کم بودن تعداد شاگردان، در حد کمتر از ۲۰ نفر بود که به نفع شاگردان است و قوه اجتهاد را تقویت می‌کند (همان، ص ۸۵).

۴. استفاده از شاگردان برای حل مسائل علمی روز

میرزا با شاگردان مانند برادر بود. در مسائل مختلف با آنان مشورت و از نظر آنان استفاده می‌کرد این روش، هم در رشد شخصیتی شاگردان موثر بود و هم استعداد آنها را بارور می‌ساخت. استفتائات مردم را بر آنان عرضه می‌داشت و از آنان در حل مشکلات فقهی یاری می‌جست. سید محسن امین می‌گوید: «در سال ۱۳۱۱ق وارد خانه‌اش شدم. وی در صحن خانه روی تشکی نشسته بود. مسئله‌ای پرسیدم. او رو به حاضرین کرده و مسئله را در میان گذاشت؛ پس از اظهار نظر آنان، مرا جواب گفت. این عادت میرزا در هر مسئله‌ای بود. در این کار دو فایده است: نخست، ضمیمه کردن آراء شاگردان به رأی خویش تا در مواردی که مسئله در خاطرش نباشد از آن استفاده کند. دوم شناخت مدارج علمی آنان که در وقت احتیاج، از آنان بهره گیرد.» (امین، ۱۴۰۳، ج ۲۳، ص ۱۲۴) البته فایده بالاتر، ارزش تربیتی این شیوه است.

۵. تقریر نویسی

تقریر یعنی نوشتن درس استاد؛ که از دیرباز در حوزه‌ها رایج بوده است. تقریر در مکتب سامرا به این معنا نبود که شاگردان، در زمان درس، هر چه را که استاد می‌گفت، بنویسند بلکه

هنگام درس گوش می‌دادند، بعد از آن، شاگردان زبیده و قوی درس را تقریر می‌کردند تا مطالب پخته و روشن شود. آنگاه، مباحث را گوینده یا فرد دیگری می‌نوشت. این روش که در فهم و حفظ کردن مطالب درسی بسیار موثر است، مورد تشویق میرزا بود، وی به نوشته‌های شاگردان اهمیت می‌داد و بهترین تقریر را در حضور دیگران معرفی می‌کرد.

آقا بزرگ تهرانی در این باره می‌نویسد: «شبی خدمت میرزا رفتم؛ فرمود: شنیده‌ام مسئله تعارض استصحابیین در آب کر را نوشته‌ای؟ گفتم: بلی گفت: دوست دارم ببینم. گفتم: در آن نوشته جز آنچه خودتان فرموده‌اید، چیز دیگری نیست. گفت: گر چه همین طور باشد، بدهید. شما نور چشم من هستید.» (آقا بزرگ تهرانی، ۱۳۸۸، ج ۶، ص ۲۱۸؛ همان، ج ۱۳، ص ۷۱؛ همو، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۶۳). درخواست تألیف و تصنیف از شاگردان، در رشته‌های مختلف از دیگر نشانه‌های توجه میرزا در امر نگارش بود.

۶. ارتباط با عینیت و کارآمدی

میرزا فقط در مورد مطالب مهم بحث می‌کرد و این امر سبب می‌شد، انگیزه طلاب و نشاط علمی آن‌ها، با پرداختن به مسائل غیر ضرور، از بین نرود بلکه آن‌ها با تمام توان به حل مسائل اصلی بپردازند. وی در تدریس فقه، به مسائل مستحدثه و مورد ابتلای جامعه اولویت می‌داد. او از صرف عمر در مسائلی که مردم نیاز ندارند و یا مباحثی که به اندازه کافی درباره آن‌ها تحقیق شده است، خودداری می‌کرد. موضوع درس فقه میرزا، بررسی استفتائاتی بود که از کشورهای مختلف جهان، چون ایران، عراق، ماوراءالنهر، چین، هند به سامرا می‌رسید؛ میرزا، مسائل مهم را می‌نوشت و عنوان تدریس قرار می‌داد. این سیره نیک، علاوه بر آنکه به درس تنوع می‌بخشید طلاب را با مسائل دنیای اسلام آشنا می‌کرد، توجه به کارآمدی در مباحث علمی را به آنان می‌آموخت، و آنان را به تلاش بیشتر در راه تحصیل دانش وامی‌داشت (امین، ۱۴۰۳، ج ۲۳، ص ۱۳۰).

۷. ارتباط پدران با شاگردان

تهرانی (ره) می‌گوید: «میرزا، شاگردان را در مسائل عرفی جامعه هم تربیت می‌کرد. چگونگی معاشرت و گفتگو و همنشینی با مردم را بدان‌ها می‌آموخت و در راه تکامل یک عالم مذهبی،

هر آنچه را که در کنار علم لازم بود، تعلیم می‌داد. از میان اصحابش، عده‌ای را برای مشاوره در امور دینی و عمومی برگزیده بود تا در شهرهای مختلف و نواحی اطراف آن، نماینده او باشند. در جهت پرورش استعدادها و رشد همه جانبه کوشا بود. احترام او از طلاب، شایسته بود. میرزا برای شاگردان چون پدری مهربان بود و حق هر کدام را با تمام صفات و جوانب ادا می‌کرد.» (آقابزرگ طهرانی، ۱۳۸۸، ج ۶، ص ۲۱۹) مهربانی و مدارا با شاگردان، حتماً برای رشد علمی و بدست آوردن کمال تاثیر بسیاری داشت.

۸. احیای معارف مهجور

در دوران پیامبر^۹ و ائمه: و سال‌های آغاز غیبت، معارف قرآنی و احادیث، مهم‌ترین مواد درسی محافل بود. بحث و تدریس کتب فقهی و اصولی به صورت نوین، به ویژه بعد از جنجال‌های اخباریون و اصولیون، بیشتر بحث و گفتگوهای حوزه را به خود اختصاص داد. این امر، به تدریج عرصه را بر دیگر معارف تنگ کرد و جایی برای قرآن و حدیث بصورت مستقل، باقی نگذاشت.

در ارزش‌گذاری میان علوم، مهم‌ترین امتیاز به اصول داده شد و آموزش و یادگیری علوم دیگر به ویژه عقاید و تفسیر از جایگاه بلند خود پایین آمد. تا آنجا که هر کس به علوم دیگر می‌پرداخت، از موقعیت حوزوی خود به زیر می‌آمد؛ آقا بزرگ تهرانی که در رجال و تذکره علماء سرآمد بود به همین دلیل به تمسخر گرفته شد. پرداختن به اصول و فقه در نجف به حدی گسترش یافت که حتی مکتب سامرا نیز نتوانست چندان تاثیری در آن بگذارد، تا جایی که برخی از شاگردان این مکتب نیز بعدها مغلوب جو حاکم شدند. طلاب فقط به فقه و اصول روی آورده و علوم دیگر متروک شد.

مکتب سامرا علمی را زنده کرد که متروک بود. خود میرزا و شاگردانش از جمله علی دماوندی، میرزا سید علی، حاج فاضل شیرازی در تفسیر تدریس داشتند. در مدرسه میرزا،

عقاید، رکن اساسی بود. در اصل اساس حرکت‌های علمی بر محور عقاید او بود، حتی رساله عملیه میرزا با تشریح عقاید آغاز می‌شود (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۶، ص ۷۴).
میرزا با توجه به هجوم فرهنگی از شاگردان می‌خواست بجای اصول به عقاید پرداخته و به اندیشه‌های داروین، شبهات و هابیت و غیره را پاسخ دهند. بدین ترتیب شاگردان او از جمله محمد باقر اصطهباناتی به تدریس عقاید پرداخت و میرسید علی یزدی کتاب الهام الحجه، میرزا محسن زنجانی رساله‌ای در اصول دین و علی خراسانی رساله صراط العارفين فی اصول الدین را به دستور میرزا نوشتند، همچنین میرزا و برخی شاگردانش همچون مهدی یزدی و سیدحسن مدرس، حسنعلی تهرانی، محمدعلی شاه عبدالعظیم و هبه الدین شهرستانی نهج البلاغه را تدریس می‌کردند. پس از آن بود که تدریس نهج البلاغه در حوزه‌های لبنان، اصفهان و قم، در سطح وسیع‌تری مطرح شد (همان، ص ۷۹).

روش اصولی مکتب سامراء

کارهای فراوان میرزا فراغتی برای تالیف باقی نمی‌گذاشت اما از میان سخنان و خاطرات شاگردانش شیوه اصولی او بدین شرح است:

توجه به روایات

روایات در مکتب سامراء جایگاه ویژه‌ای داشت. میرزا همراه با بحث‌های اجتهادی شاگردان را به سرچشمه‌های آموختن فقه آگاه کرده و آنان را با روایات مرتبط می‌ساخت. او این شیوه را به هنگام بیان احکام برای مردم نیز نگاه می‌داشت. میرزا در این روش به جای القاء مسائل به صورت واجب و حرام مردم را با منابع فقه آشنا می‌کرد همان روشی که ائمه: با مردم در پیش می‌گرفتند (محمدی، ۱۳۹۴، ص ۲۸).

نقش عرف در استنباط

احکام شرعی هماهنگ با عرف زمان صادر شده و گرنه اسلام از جامعه دور می‌افتد. شیوه میرزا در فقه و تدریس مسائل فقهی و اصولی از نکات جدا از فهم مردم برکنار بود. او با

دقت فراوان و آشنایی با افکار مختلف فلاسفه و اصولیان از تفکری مستقیم برخوردار بود. ارتکازات عرفیه را در نظر داشت و در بیان مطالب فقهی و اصولی پی‌درپی بدان استشهد می‌کرد و چه بسیار دشواری‌های اصولی را بعد از بیان نقادانه با فهم عرفی حل می‌کرد.

نقش زمان و مکان در استنباط

احکام شریعت دو نوع است، گاه ثابت و گاهی قابل تغییر با زمان و مکان است، میرزا به این مسئله توجه داشت. وی علاوه بر این که خود با مردم ارتباط داشت و از احوال آنان آگاه بود در شهرهای دیگر نیز از مشاورانی خردمند برخوردار بود. اینان موضوعات را مشخص می‌کردند و مرجع شیعیان با توجه به آن‌ها فتوا می‌داد. میرزا شاگردانش را در مسائل عرفی جامعه هم تربیت می‌کرد. چگونگی معاشرت با مردم را به آن‌ها می‌آموخت، دست پروردگان مکتب سامراء نیز مانند نائینی (ره) به نقش زمان و مکان در استنباط احکام آگاه بوده‌اند (نائینی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۴۰). اینک به نمونه‌هایی از فتوای میرزا که بیانگر نقش زمان و مکان در تغییر و تحول احکام است اشاره می‌کنیم: برای مثال حرمت تنباکو که مورد استفاده عموم بود به دلیل تسلط بیگانگان بر اسلام آن را بصورت موقت حرام کرد. احکام دیگر میرزا مانند استفاده از لباس خارجی و حکم به ارتداد حامیان دشمنان اسلام از همین قبیل است (امین، ۱۴۰۳، ج ۲۱، ص ۶۰).

توجه به عقل

عقل در مکتب سامراء از شرایط اصلی استنباط است زیرا تعقل فقیه را، در برخورد با متون دینی و جوامع روایی به ملاک‌های اصلی شریعت رسانده و او را از ناآگاهی دور می‌کند. در مرحله فتوا دادن و مرجعیت نیز عقل سلیم نقش بزرگی در رهبری مردم دارد و مکمل ایمان و علم به شمار می‌آید. میرزا که خود از عقل ویژه‌ای برخوردار بود و در واقع وارث مکتب اجتهاد وحید بهبهانی، صاحب جواهر و شیخ انصاری به شمار می‌رفت بر این سیره بود که عالمان دین و رهبران جامعه می‌بایست دارای فراست باشند. با نگاهی به اجازات میرزا برای شاگردان به این نکته پی می‌بریم. سید عبدالحسین لاری، محمد حسن ناظر تهرانی، محمد

تقی قمی، امین عاملی، حبیب الله خراسانی و... که هوشمندی آنان از عوامل موثر اعطاء اجازه اجتهاد به آنان بوده است (حرز الدین، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۲۶۹).

ج) مکتب اصولی نجف

نجف اشرف تا قبل از شهادت امیرالمؤمنین^۷ سرزمینی معروف نبود نجف از زمانی به عنوان مرکز فقه شیعی درآمد که شیخ طوسی به آن شهر هجرت کرد و با دانشمندان حاضر در مکتب درس خویش حوزه علمیه نجف را بنا نهاد.

نخستین دوره از حوزه علمیه نجف با هجرت شیخ طوسی از بغداد به نجف آغاز شد و تا قرن ششم ادامه یافت. شیخ الطائفه پس از ۲۲ سال مرجعیت در بغداد به نجف هجرت کرد. وی از جمله دانشمندان شیعی است که به علوم نقلی و عقلی احاطه کامل داشته و تالیفاتی در هر یک از موضوعات و علوم اسلامی به رشته تحریر درآورده است. هجرتش به نجف اشرف موجب شد تا ده‌ها دانشمند در این حوزه گردآیند و صدها دانش پژوه به تحقیق و تالیف پردازند و همین امر به بنیان گذاری حوزه علمیه نجف انجامید. پس از رحلت شیخ طوسی در سال ۴۶۰ ق فرزندش شیخ ابوعلی مرجعیت را عهده دار شد و ابو نصر فرزند ابوعلی پس از پدرش حوزه‌ای را که جدش دایر کرده بود اداره نمود.

در دوره دوم که از قرن ششم تا نهم به طول انجامید حوزه علمیه کربلا از تحرک بیشتری برخوردار بوده است و دانشمندانی چون ابوالعباس نجاشی، عماد الدین ابی حمزه طوسی، سید فخار موسوی حائری و شهید اول در آن به تربیت طلاب مشغول بوده‌اند. از این رو حوزه نجف در آن زمان رونق چندانی نداشت زیرا بیشتر رجال علم در حوزه کربلا ساکن شدند. برخی علت رکود علمی این دوره را به سبب تحرک حوزه حله در این عصر دانسته‌اند و خانه‌های علمیه آل ادریس، آل شیخ ورام، آل فهد، آل طاووس و... را دلیل گفتار خویش می‌دانند.

دوره سوم حوزه علمیه نجف اشرف از قرن نهم هجری آغاز شد و تا قرن یازدهم هجری ادامه یافت. پس از این دوره که عصر حضور فقهای اصولی است، علمای اخباری در این مرکز فعالیت بیشتری داشته‌اند. فاضل مقداد از فقهای شیعه و دانشمندان بزرگ این دوره و از شاگردان شهید اول است.

دوره چهارم از اوایل قرن یازدهم شروع شد و تا آخر آن امتداد داشت و به اخباریانی اختصاص یافت که در حوزه علمیه نجف به فعالیت علمی مشغول بودند. در این عصر رکود علمی مباحث اصولی مشهود است تا اینکه وحید بهبهانی از ایران به کربلا و نجف آمد و با مباحث علمی پایه‌های منطق اجتهاد را تقویت کرد.

دوره پنجم از قرن دوازدهم تا پانزدهم هجری را شامل شده و از پرتکاپوترین دوره‌های حوزه علمیه نجف به شمار می‌رود. شروع دوره پنجم حوزه نجف با هجرت وحید بهبهانی و شاگردانش از جمله سید مهدی بحر العلوم و شیخ یوسف بحرانی آغاز می‌گردد که پس از استاد رهبری شیعیان و مدیریت حوزه علمیه نجف را بر عهده گرفتند (همان، ص ۳۷-۴۳). فقه شیعه از نظر روش، تحولات زیاد و مکاتب مختلفی را طی کرده و بعد از شیخ انصاری مکتب فقهی شیعه به تدریج سه مکتب را پشت سر گذاشته است. مکاتبی که هر کدام شاگردانی تربیت کرده و تألیفاتی دارد. هر کدام از این مکاتب ویژگی‌های مخصوص خود را داشته اما در این میان شاید بتوان مکتب نجف را یکی از مؤثرترین و مهمترین مکاتب دانست. مکتب نجف نه تنها در زمان‌های گذشته، بلکه تا همین امروز تأثیر بسیاری بر دیگر مکاتب شیعی دارد و همچنان راهش را بر طریق بزرگانی چون آخوند خراسانی و آیت‌الله خویی می‌پیماید. این مکتب با شیخ انصاری که اصول و فقه صناعتی را در نجف رشد داد، شروع می‌شود و بعد از او با همان روش به دست بزرگانی چون آخوند خراسانی و شاگردان ایشان ادامه پیدا کرد. در نجف سه اصولی زبردست و صاحب‌سبک وجود داشت که حضور همزمان آن‌ها درهای تضارب‌آرا را به روش کم‌نظیری گشود و موجب

رونق بسیار علم اصول شد. تكثر آرا در این سال‌ها به افزایش حجم مباحث علم اصول انجامید. سه اصولی نجف عبارت بودند از محققان عظیم الشان: محمدحسین نائینی معروف به «میرزای نائینی»، ضیاءالدین عراقی معروف به «آقاضیاء» و محمدحسین اصفهانی معروف به «کمپانی». مکتب نجف زاینده اندیشه‌های این سه بزرگ است اما بقای این مکتب مدیون شخصیت کم‌نظیر آیت‌الله سیدابوالقاسم خویی است. (همان، ص ۵۱)

ویژگی‌های مکتب نجف

۱. شاخصه مکتب نجف در این مرحله اوج اهمیت علم اصول بود که در هیچ دوره‌ای سابقه نداشت. در آن زمان برای استنباط حکم شرعی در علم اصول ارزش بسیاری قائل بودند. در نجف سه اصولی صاحب‌سبک وجود داشت که هر یک با حوزه درسی خاص خود، شیفتگان علم را از دورترین نقاط جذب می‌کردند. حضور هم‌زمان آن‌ها، باب تضارب آراء را به شیوه کم‌نظیری گشود و موجب رونق بسیار علم اصول شد. تكثر آراء در این مرحله حجم علم اصول را بسیار کرد، البته برخی آن را تورم علم اصول می‌دانند نه رشد واقعی آن. سه محقق یاد شده نائینی، عراقی و اصفهانی بودند (گرجی، ابوالقاسم، ادوار اصول، ص ۴۵).

۲. مدرسه نجف دارای فقه صناعی است، صناعت محوری آن است که در مسئله فقهی مطرح شده، نخست بدون مراجعه به کتاب و سنت اصل تأسیس می‌شود و بعد به بررسی روایات می‌پردازند. به بیان دیگر ابتدا اصل عقلی یا عملی در آن مسئله استخراج می‌شود سپس به متون دینی مراجعه می‌کنند. البته با این توضیح که منظورشان از تأسیس اصل این نیست که اصلی را بنا نمایند که هیچ مبنایی در ادله اربعه نداشته باشد بلکه به معنای قاعده مستفاد از عمومات است که این عمومات ممکن است مفاد اماره واصل لفظی باشد و ممکن است مفاد اصل عملی باشد مثل استصحاب.

۳. سبک نجف تلاش فراوان در پرورش مسائل اصولی دارد و سرنوشت مباحث فقهی را تا حد زیادی روشن می‌کند. در این مدرسه پذیرفتن موضوعات مبتنی بر آن قواعد بوده و کمتر پذیرش موضوعات مبتنی بر عرف است.

۴. سبک نجف طلاب را به کار علمی طولانی مدت و سنگین و پرورش بحث‌های جدی اصولی و امتحان در درس فرا می‌خواند (گرجی، ۱۳۸۵، ص ۴۷).
۵. مکتب نجف مدرسه کوتاه نویسی، دشوارنویسی و رمزنویسی است اما مکتب سامراء و قم تمایل به ساده‌نویسی و روش‌نویسی و بدون رمز نوشتن، خوش قلم بودن و روان بودن داشت.
۶. در این مکتب مسئله، توجه به خصوصیات عبارات کتب اصولی است که معتقدند باید این پیچیدگی‌ها را به سه جهت حفظ کرد: ۱. حفظ رابطه بین استاد و شاگرد و احساس نیاز شاگرد به استاد، ۲. راه بر دشمنان بسته شود و آنان به سادگی به معارف ما دست نیابند ۳. استعداد افراد در ضمن مباحث دقیق روشن شود (همان، ص ۵۷).
۷. سبک نجف به طرح مسائلی می‌پردازد که در بیشتر موارد ثمره علمی یا عملی ندارد. توجه همه جانبه به دشواری‌های بیان شده در مسئله و گسترش آن در مکتب نجف مشاهده می‌شود.
۸. در مکتب نجف بجای سهل‌گیری در حوزه لغت، حجیت قول لغوی را نفی کرده و به نگارش کتاب‌های خاص، لغت‌القرآن و لغت‌الحديث پرداخته‌اند.
۹. در این مکتب قواعدی که در اصول منقح می‌شد، جدی گرفته و با دقت بر مواردش در فقه تطبیق داده می‌شد نمونه شاخص این امر را در آثار آیت الله خوئی می‌توان به روشنی دید در حالی که در مکتب قم چنین اصراری بر تطبیق نیست.
۱۰. در مکتب نجف به سیر تاریخی مساله توجه نمی‌کردند اما در مکتب قم به‌ویژه بعد از محقق بروجردی به سیر تاریخی توجه می‌شد. مکتب اصولی نجف به زودی بر مکتب سامرا برتری یافت به‌طوری که همه حوزه‌های علمیه شیعه را پیرو خود ساخت و کفایة الاصول، کتاب درسی سطوح عالی شناخته شد (محمدی، ۱۳۸۰، ص ۲۶۷-۲۷۴).

امتیازات مکتب نجف

در نظر پیروان و شاگردان این مکتب، برخی امتیازات فقهی و اصولی نجف عبارتند از: امتیاز اول نجف آن است که بجای سهل‌گیری در حوزه لغت، حجیت قول لغوی را نفی کرد و به نگارش کتاب‌های خاص لغت‌القرآن و لغت‌الحديث پرداخت. علت اساسی آن است که زبان قرآن و روایات خاص و معنای آن هم ویژه است (شهابی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۲۰). امتیاز دوم جامعیت فقه و اصول است که شیخ انصاری به منطق و کلام تأکید داشت و آخوند خراسانی فلسفه را وارد علم اصول کرد. اما بنظر می‌رسد علوم متعددی چون علوم قرآن و حدیث، درایه، تاریخ، سیره، منطق، کلام، حکمت، ادبیات و رجال در اصول و فقه دخالت دارد.

امتیاز سوم توجه همه جانبه به دشواری‌های بیان شده در برابر مسئله بودالته این امتیاز دیگر مکتب فقهی نجف است که باید به شیوه گسترده و روشن بیان شود اما در مکتب نجف برجسته مطرح می‌شود.

امتیاز چهارم مسئله توجه به خصوصیات عبارات کتب فقهی و اصولی است که باید این پیچیدگی‌های تعبیر را به سه جهت حفظ کرد: ۱. حفظ رابطه بین استاد و شاگرد و احساس نیاز شاگرد به استاد. ۲. راه بر دشمنان بسته شود و آنان به سادگی به معارف ما دست نیابند. ۳. استعداد و نبوغ افراد در ضمن مباحث دقیق روشن شود (شهابی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۲۳).

د) مکتب اصولی قم

مکتب اجتهادی قم، یکی از مکاتب تأثیرگذار در دوره متأخر است. مکتبی که با مبانی و گرایش‌ها متفاوت از مکتب نجف و سامرا شکل گرفته و مشخصه‌های خود را دارد. با ورود آیت الله عبدالکریم حائری به قم در سال ۱۳۰۰ش، این حوزه استوار شد؛ اما پایداری ظاهری مدارس و منظم شدن دروس قم تنها نتیجه ظاهری حضور حاج شیخ در قم بود. او با حضورش در این شهر مکتب فقهی خاصی را بنیان نهاد که تا به امروز

شاگردانش آن را ادامه دادند. این مدرسه فقهی، پس از دهه سی و با استوار شدن موقعیت آیت الله بروجردی در قم نمایان شد. این مکتب نقطه عطف تاریخی در جریان سازی اجتهاد و شاخص شدن مکتبی با ویژگی‌های خاص است (محمدی، ۱۳۸۰، ص ۲۷۶).

این دوره از قرن دهم شروع و تا قرن سیزدهم هم‌زمان با سلسله‌های صفویه شروع شد و با افغانه، افشاریه، زندیه و قاجاریه امتداد یافت. نخستین بخش این دوره هم‌زمان با صفویه است که با مهاجرت علمای جبل عامل به ایران و نشر تفکر اصولی همراه بوده است (علی پور، ۱۳۹۱، ص ۱۹۷).

میرزای قمی پس از تحصیل در عتبات دامنه اصول را به قم کشاند. وی با تدریس اصول استنباط و منطق اجتهاد به محقق قمی مشهور شد. بدین ترتیب اگر هشام بن حکم، یونس بن عبدالرحمن و سهل نوبختی را که از اصحاب ائمه: بودند نخستین مروجان علم اصول بدانیم میرزای قمی چهارمین نفر است.

در فاصله سال‌های رونق حوزه بغداد و پس از آن حیات هزارساله حوزه نجف، حوزه قم درخشش چندانی نداشت، اگرچه درس و بحث برقرار بوده است. پس از به قدرت رسیدن صفویه و سپس قاجار حوزه قم نیز با ظهور میرزای قمی رونق علمی گرفت. وی احیاگر اصول در حوزه علمیه قم شناخته شد و با پرورش شاگردانی چون کلباسی، هزارجریبی، سیدمهدی و سیدعلی خوانساری، ابوطالب قمی، اسد الله بروجردی و ملا محمد کزازی تفکر اصولی را از حوزه قم به حوزه‌های اصفهان، قمشه و کرمانشاه انتقال داد و با نوآوری‌هایش تحولی شگرف به حوزه قم بخشید و سال‌ها رکود را به عصر طلابی تبدیل کرد (علی پور، ۱۳۹۱، ص ۲۰۲).

بحث زدودن پیرایه‌های دانش اصول از همان زمان حیات شیخ عبدالکریم در حوزه قم مطرح شد. این مهم‌ترین ویژگی درسی شیخ است که بعدها و تا امروز اثر آن در نظام

فکری حوزه قم وجود دارد. این دوره از اواخر قرن سیزدهم شروع و تا عصر حاضر امتداد می‌یابد (گرجی، ۱۴۲۱، ص ۴۶).

ویژگی‌های مکتب اصولی قم

با توجه به حضور شیخ عبدالکریم در مکتب سامرا و شاگردی میرزای نایینی؛ مکتب قم و سامرا شباهت‌هایی دارند. از جمله گرایش به تبلیغ و سفرهای تبلیغی، که امروز به عنوان یک اصل در مکتب قم پذیرفته شده است را می‌توان یکی از تأثیرات مکتب سامرا بر مکتب قم دانست. با نگاهی کلی می‌توان شاخصه‌های این مکتب را اینگونه خلاصه کرد:

۱. وابستگی عمیق به روایات و دوری از تأسیس اصل: فقیه پرورش یافته در قم گرایش ویژه به تحلیل روایات نشان می‌دهد. در این مکتب تحلیل‌های عقلانی - که سبب توجه کمتر به روایات و تأسیس اصل است - را کمتر می‌بینیم. تأسیس اصل، یک فرایند عقل‌گرایانه به‌شمار می‌آید. این روش بیشتر در میان فقهای مکتب نجف رواج دارد.

۲. عرف‌گرایی: بزرگترین فرق مکتب اصولی قم با دیگر مکاتب، نگاه ملموس آن به عرف است. بر خلاف مکتب نجف که فقه را بیشتر با عقل‌گرایی پیوند می‌دهد، مکتب قم سعی می‌کند از دریچه معقولات عرفی و حسی به تحلیل روایات بپردازد. از همین رو فقهای مکتب قم ابایی ندارند که نیم‌نگاهی به تاریخ انداخته و یک روایت را از دریچه واقعیت تاریخی آن تحلیل نمایند.

۳. در مکتب قم به‌ویژه بعد از محقق بروجردی به سیر تاریخی مسائل توجه می‌شود، در کتاب «نهایة الأصول» اشاره به این سیر کاملاً مشهود است (محقق داماد، ۱۳۶۲، ص ۴۶).

۴. در مکتب قم بر تطبیق صد در صد قواعد اصولی به‌ویژه در مواقعی که خلاف احتیاط باشد پافشاری وجود ندارد بنابراین دیده می‌شود فقهایمانند آیت الله گلپایگانی به منظور دوری از مخالفت با مشهور از تطبیق قاعده‌ای که در اصول مقرر است بر مصادیق فقهی صرف نظر می‌کرد اما در مکتب نجف اینگونه نیست.

۵. مدرسه قم تمایل به ساده‌نویسی، روش‌نویسی، بدون رمز نوشتن، خوش قلم بودن و روان بودن دارد اما مدرسه نجف کوتاه نویسی و دشوارنویسی را می‌پسندید. پس اگر دستاورد فکری مکتب قم را با نجف مقایسه کنیم، می‌بینیم فقهای قم دنبال ساده‌گویی هستند و فقهای نجف به دنبال خلاصه‌گویی (محقق داماد، ۱۳۶۲، ص ۵۴).
۶. زدودن نکات فلسفی و عقلی محض از مباحث اصولی، جایگزینی بنای عقلا و عرف در ساختار قواعد اصولی و ارائه راهکاری عرفی منطبق با ذوق سلیم در مبانی استنباط احکام شرعی در مکتب قم به صورت روشن مشاهده می‌شود.
۷. در برخوردی نو با مباحث عمیق اصولی و طرح استدلال‌های جدید، برای اثبات رای مختار نیز مکتب اصولی قم گوی سبقت را از دیگر مکاتب اصولی ربوده است. این ویژگی اسباب توجه بزرگان معاصر شیخ حائری را نسبت به درالفاواید و نقادی آن فراهم ساخته است. آقا ضیاء‌الدین در مقالات الاصول، اصفهانی در نه‌ایه‌الدرایه و حاج رضا مسجدشاهی در وقایع‌الاذهان از جمله آن بزرگانند (محقق داماد، ۱۳۶۲، ص ۷۷). شایسته ذکر است که فقه قم نیز با به سبک رایج در نجف یعنی «فقه صنعتی» محض نیست بلکه بخش مهمی از دقت‌های فقهی ایشان مربوط به بخش فقه‌الحديث است.
۸. در مکتب قم به شهرت فتوایی و عملی اهمیت داده و سعی داشتند فقه آن‌ها در چهارچوب آراء مشهور حرکت کند، از این رو تلاش زیادی به شناسایی موارد اجماع و رأی مشهور داشتند که این نیازمند مراجعه مکرر به کتب و آراء پیشینیان بود. در حالی که در فقه نجفی‌ها به‌ویژه آیت الله خوبی موارد خارج از اجماع و مخالفت با مشهور فراوان دیده می‌شود (محقق داماد، ۱۳۶۲، ص ۶۲-۵۵).

نتیجه گیری

علمای مکاتب اصولی به صورت کلی در سه دسته جای می‌گیرند: فقهای تطبیقی، فقهای تحلیلی و فقهای تنزیهی البته وقتی گفته می‌شود هر فقیه اصولی در یک طبقه می‌گنجد یعنی گرایش غالب او این است که تطبیقی، تحلیلی یا تنزیهی باشد.

منظور از فقیه تطبیقی، فقیهی است که تمام همتش در استنباط، متوجه تطبیق قاعده است و کاری با قرائن یا تجمیع قرائن ندارد. پرونده بحث را که باز کند قبل از هر چیزی پیگیر است که آیا قاعده‌ای وجود دارد؟ و اگر دارد آن را تطبیق کند. شاید شخصیت برجسته تاریخ در این دسته، علامه حلی باشد که یک فقیه تطبیقی بوده و ذهن منسجم او دنبال قاعده و در حصار آن‌ها است، وی به نتیجه تطبیق قاعده هم توجه نمی‌کند. منظور از قاعده هر چیزی است که در عرصه استنباط قابل تطبیق باشد، چه قاعده نقلی، رجالی، اصولی یا فقهی و چه قاعده ضوابط باشد.

فقیه تحلیلی کسی است که وقتی با مسئله‌ای روبرو می‌شود، اولین تلاش او کوشش تحلیلی است. نخستین تلاش تطبیقی این بود که ببیند قاعده و ضابطه چیست؟ اما فقیه تحلیلی دنبال تحلیل است، این فقها چند دسته‌اند که باید آن‌ها را شناخت تا بتوان مکتب قم و نجف را مقایسه کرد.

دسته اول از فقهای تحلیلی تاریخی هستند، یعنی تحلیل را در بستر تاریخ می‌گسترند و نگاه تحلیلی خود را متوجه تاریخ می‌کنند. البته مقصود تاریخ درون فقهی است (تاریخ یک مسئله را دیدن و از آغاز شروع کردن) ابزار این فقها قرائن‌یابی است زیرا به دست آوردن حقیقت تاریخی امر سختی است. بنابراین تنها راه ورود به تاریخ، استفاده از آن و کشف نهفته‌های درونش، تجمیع قرائن است. فقیه تحلیلی تاریخی دنبال این است که قرائن را یکی پس از دیگری کنار هم بگذارد، شاید راهی باز نماید و حقیقت ناشناخته‌ای را کشف کند.

در رأس فقهای تحلیلی شهید اول قرار دارد که به درستی او قهرمان میدان تحلیل تاریخ است، این امر بدان معنا نیست که وقتی فقه و دروس او را باز کنید یا لمعه را بگشایید، او سخن از تاریخ به میان آورده باشد بلکه اگر دقت کنید فعالیت او با توجه به تاریخ، حرکت بر روی ریل قرائن است. عجیب است که شهید اول که نام مذهب فقه شیعه را بر وی نهاده‌اند، در هنگام مطالعه رأی استاد استاد او یعنی علامه حلی بر وی چیره نمی‌شود، بسیار آزاداندیشانه اما مطابق روش خود کوشش می‌کند. گاه ایشان به دوره پیامبر ۹ می‌رود، قرائن آنجا را می‌آورد و کنار قرائن دیگر می‌گذارد.

در دوره معاصر امام خمینی (ره) یکی از فقهای تحلیلی تاریخی است البته ایشان وجوه دیگری از تحلیل را هم دارند اما در زمره فقهای برجسته تجمیع قرائنی نیز جای می‌گیرند؛ آیت الله بروجردی هم از این دسته هستند.

دسته دوم، فقهای تحلیلی فلسفی است که محقق اصفهانی یا کمپانی در رأس این گروه و در نقطه اوج آن قرار دارند. گروه آخر فقهای تحلیلی عرفی هستند، نائینی از این جمله است. ایشان با نگاه در بستر عرف، توجه به مناسبات اجتماعی، فعالیت‌ها و ارتباطها تحلیل می‌کنند بنابراین ارتکاز در دستگاه نائینی امری نیرومند است. کلمه ارتکاز یا مرتکز را بسیار بکار می‌گیرد زیرا به دنبال عقلا، عرف و مناسبات اجتماعی است. باید دانست که فقهای تحلیلی عرفی، تحلیل را از خاستگاه عرف، با نگاه به عرف و متوجه به عرف انجام می‌دهند (مبلغی، احمد، ۱۳۸۳، ص ۳).

مکتب قم بیشتر روش تطبیقی روایی را دنبال می‌کند و در مکتب نجف این روش کمتر وجود دارد. مکتب نجف بنیان‌گذار روش تحلیل فلسفی است. البته در حال حاضر این مکتب نیز دوره رکود را طی می‌کند و مواد موجود آن روش نیست بلکه درس‌هایی است که بیشتر در فضای آیت الله خوئی (ره) است که شاگردان او آن را دنبال می‌کنند (همان، ص ۵).

فقه‌های تنزیه‌ی، فقه‌هایی هستند که در ذهن آن‌ها دو تنزیه همزمان وجود دارد: یکی تنزیه خویش البته با نگاه به آخرت و دیگری تنزیه فقه‌های گذشته. فقیه تنزیه‌ی به سختی و بندرت توانایی دارد که از گذشته عبور کند، بنابراین بیشترین تلاش او این است که در چارچوب سخنان گذشتگان باشد.

به هر حال فقه‌های تنزیه‌ی خود در طبقاتی جای می‌گیرند. گاهی در سخنان گذشتگان می‌ماند بدون اینکه روشی در دست داشته باشد، گاهی فراتر رفته و بدنبال دستیابی به فهم گذشته است و گاه بدنبال روش گذشته، که مورد اخیر اندک است. پس او می‌کوشد تا گرفتار رأی نشده و در مسیر غیراحتیاطی عمل نکند، و هم به تنزیه گذشته پردازد. البته این موارد با هم ارتباط دارد یعنی چون می‌خواهد احتیاط کند و دچار رأی نشود، سعی به تنزیه می‌کند، گذشته را تنزیه کرده تا خود را تنزیه کند.

برجسته‌ترین فقیه تنزیه‌ی محقق اردبیلی است که در فقه تنزیه‌ی دقیق و عمیق بوده و صاحب مکتب است و روش دارد. مرحوم بحرانی و خوانساری نیز تنزیه‌ی هستند. گویی تا زمانی که که گذشته است، احساس آزاد اندیشی در کار و احساس آزادگی در فتوا نیست و بمحض اینکه سلف در کار نیست آزاد است (همان).

یکی از علل اختلاف در مکاتب اصولی، وجود مسائل غیراصولی در علم اصول و خلط میان بین آن‌ها است. اکنون نیز بعضی از افراد، هنگام برخورد با این مسائل اضافی اصول به کلیات این علم بی‌میل می‌شوند. البته باید توجه کرد که وجود یک بیماری در اصول نباید اصل حیات علم اصول را زیر سؤال ببرد، بلکه باید این بیماری را معالجه کرد.

وجود مسائل غیراصولی در اصول می‌تواند ناشی از عوامل مختلفی باشد: اول این که بعضی از مباحث زاید در کتب اهل سنت وجود داشته و چون علمای شیعه سعی کرده‌اند که مطالب آن‌ها را در کتاب‌های خود مطرح کنند این مسائل به کتب شیعه نیز منتقل شده است مانند بحث مشتق.

عامل دیگر این که اصول، چارچوب مشخصی نداشته و به آرامی قالب پیدا کرده است. ابتدا در میان اهل سنت، با نحو و کلام آمیخته بود و کم کم نحو و سپس کلام جداگانه شد. مباحث علم اصول هم از نخست مشخص نبود و هر کس بنا به سلیقه خود مطالبی را بر آن می‌افزود؛ مطالب مختلف نسل اول، به وسیله نسل‌های بعدی در اصول گنجانده و نسل‌های بعدی هم به همین صورت، مطالب گذشتگان را پاره‌ای از اصول دانسته‌اند و کم کم تصور بر این شده که این مسائل جزئی از علم اصول است.

عامل سوم نیاز به بعضی مطالب بوده که پس از جای‌گیری در علم اصول نیاز به آن مطالب از بین رفته است. مکتب اصولی قم و در رأس آنان امام خمینی (ره) از آمیختگی میان اصول و مباحث غیراصولی جلوگیری می‌کردند و معتقد بودند که علم اصول دچار تورم شده است (خمینی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۱۴۱) یکی از رسالت‌هایی که امام (ره) در کتاب «تهذیب الاصول» بر آن پافشاری کردند جدا کردن مطالب فلسفی از اصول بود؛ با اینکه خود ایشان فیلسوف بودند.

منابع

۱. انصاری، مرتضی (۱۴۲۸). *فرائد الأصول*. چاپ نهم. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۲. استرآبادی، محمدامین (۱۴۲۴). *الفوائد المدنیة* قم: نشر الاسلامی.
۳. امین، سید محسن (۱۴۰۳). *اعیان الشیعة*. بیروت: دارالتعارف.
۴. آقابزرگ طهرانی، محمد محسن (۱۳۸۸). *الذریعة الی تصانیف الشیعة* تهران: مجلس شورای اسلامی.
۵. _____ (۱۴۰۴). *تعباء البشر*. مشهد: بی‌نا.
۶. بحرانی، یوسف (۱۳۷۶). *الحدائق الناضرة*. چاپ دوم. نجف: دار الکتب الاسلامیه.
۷. _____ (بی‌تا). *اللؤلؤ والمرجان*. بی‌جا: چاپ محمدصادق بحر العلوم.
۸. جبار گلباغی، سید علی (۱۳۷۸). *درآمدی بر عرف*. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۹. حرزالدین، محمد (۱۴۰۵). *معارف الرجال*. قم: نشر کتابخانه مرعشی نجفی.
۱۰. خمینی، سید روح الله (۱۴۱۵). *مناهج الوصول الی علم الأصول*. قم: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۱. _____ (۱۳۸۲). *تهذیب الأصول*. قم: دارالفکر.
۱۲. _____ (۱۴۱۸). *تنقیح الاصول*، حسین تقوی اشتهاردی. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۳. _____ (۱۳۷۶). *جواهر الاصول*. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۴. _____ (۱۴۱۰). *الرسائل*. قم: اسماعیلیان.
۱۵. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۲). *مصباح الأصول*. قم: موسسه احیاء آثار خوئی.
۱۶. _____ (۱۴۱۶). *منهاج الصالحین*. قم: مهر.
۱۷. خوانساری، محمدباقر (۱۴۱۱). *روضات الجنات*. بیروت: دارالاسلامیه.
۱۸. دهشور، سلمان (۱۳۹۰). *نگاهی به مکاتب اجتهادی قم و نجف*. مجله فقه. ۶۷.
۱۹. ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۸۶). *چهره های درخشان سامرا*. قم: مکتب الحسین.

۲۰. شیرازی، میرزا محمد حسن بن محمود (۱۴۰۹). *تقریرات آیه الله المجدد الشیرازی*. قم: موسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث.
۲۱. شهابی، محمود (۱۳۶۶). *ادوار فقه*. تهران: وزارت ارشاد.
۲۲. صدر، سید محمدباقر (۱۴۰۸). *مباحث الاصول سیدکاظم حائری* قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۲۳. ضیائی فر، سعید (۱۳۸۵). *پیش درآمدي بر مکتب شناسی فقهی*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲۴. طوسی، محمدبن حسن (۱۴۰۷). *تهذیب الاحکام*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۵. مدرس، سیدحسین (۱۳۶۸). *مقدمه ای بر فقه شیعه*. مشهد: نشرآستان قدس رضوی.
۲۶. علی پور، مهدی (۱۳۹۱). *درآمدی به تاریخ علم اصول*. قم: چاپ سوم نشر المصطفی.
۲۷. فاضل قائینی نجفی، علی (۱۴۱۸). *علم الاصول تاریخاً و تطوراً*. چاپ دوم. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۸. گرجی، ابوالقاسم (۱۳۶۱). *نگاهی به تحول علم اصول*. تهران: بنیاد بعثت.
۲۹. _____ (۱۳۸۵). *ادوار اصول فقه*. تهران: میزان.
۳۰. _____ (۱۴۲۱). *تاریخ فقه و فقها*. چاپ سوم. تهران: سمت.
۳۱. مبلغی، احمد (۱۳۸۳). *مکتب اصولی امام خمینی*. مجله فقه. ۴۰. ص ۳.
۳۳. محمدی، ابوالحسن (۱۳۸۰). *مبانی استنباط حقوق اسلامی یا اصول فقه*. چاپ سیزدهم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳۴. مهریزی، مهدی (۱۳۷۸). *مکتب اصولی امام خمینی*. آینه پژوهش. ۶۰.
۳۵. محمدی، جلیل (۱۳۹۴). *مبانی فقه و اصول*. تهران: نشرآیدین.
۳۶. محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۶۲). *اصول فقه*. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
۳۷. نائینی، محمد حسین (۱۳۵۲). *أجود التقریرات*. قم: عرفان.
۳۸. _____ (۱۳۸۲). *_____*. قم: بوستان کتاب.
۳۹. وحید بهبهانی، محمد باقر (۱۴۱۵). *الفوائد الحائریة*. قم: مجمع الفکر الاسلامی.